

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۷۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مخزن خطوط

مؤلف عبدالحی خندری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۶۳



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۹۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مدخل مصطفی

مؤلف عبدالحی کریم

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۶۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۹۲۷

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مدخل مصطفی

مؤلف عبدالحی باخرخیزی

مترجم

شماره قفسه ۱۷۷۶۲

کتابخانه ایران

ثبت کتاب

۲۰۸۹

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۱

۱۷۷۶۲

۲۰۸۹۲۷



بسم الله الرحمن الرحيم
 مرد دانا خنجر او انگشت تا بنام حق استدا کنند
 مالک لم یزل کرم قدیم صانع لی بدل حکیم علیم
 آنکه بهوت و نه ده و دو کردید که گشتی بودش یار
 کردید دلیل هر خود یوندر آن حکمت برون نمود
 و او مال عقل بدستیم نیز توفیق تا توانستیم
فی نعمت النبی صلی الله علیه و آله
 اندازد هر نش در سیدی آسمان کرد و اختران پیدا
 کیت آن آسمان مهر راد اختران سیاهی با دوا
 آسمان او ولی حکم زمین اخترانها ولیک بهر دین
 باد بر جان هر کی از ما بهر مان سیکرانی در دوشنا
اغاثه مدخل و هجاءات افلاک
 چون بدیدیم که در سیاهان سیج دانشی بعد از آن

نیت از دانشی بخوبی به کاند و کنگ حکمت فرد
 کردم آغاز مدخل نظم یاد کردم در ویسی ز علمم
 تا هر کسی یاد گیرد این باشد از فاضلانی روی زمین
عدی افلاک

اول از نبیات ملک کونیم پس حکام اختران بوسیم
 او نیند بری و ملک و آنکه نه اوید جرج ملک
 بر یکم نادر و بر دوم تیرت باز ناهید را سیم بر سبت
 ششم بر جرج چهارم مدام سمحور جرج یحییق ابرام
 ششمین جرج منتری رادان بهتین بهت منتر لیوان
 بار ششم که ثابت است بر ست زبوا و آنم که جمله در ست
 اویمین کرد و ونیا ساید جرج و آنم که بختند شد یه

عدی بروج کواکب

عدی بروجهایند معدوم بنجم بعد از این بروج نجوم
 حکایتش از این حکیم رسد اختر از افق اندر رسد
 با نه و پرت اعدیت هزار هفت از این ن کواکب

زحل نیری و پس بهرام شمس و ماه تیر و شمس نام
ناتبات نام دیگر با که از این کنند یک

اسامی بروج

باز کردند زمره ملکات بهشتین جرج را و قوس قزح
خون خمر نهاده شداق م برج کردند هر یکی را نام
وانکه از اختران بقدر صورت که میخواستند و چهار
هر یکی را از سوازی بر می داشت آن که از کهر در می
سخت و بدست خواندند نام برج از صور برین ترتیب
حمل و ثور بعد از آن جوزا سرطان و اسد و کبریا
عقرب و قوس و دلی و میزان جدی و دلو است و صوت ازین

اندک خداندان بروج

پس از این که بگویم نام ز اختران صاحب شمس و ماه
اولین از بروج با شمس نام این بره وان درگزدم
هر دو مخرج را شد بخت همچون برجیس با کمان با جوت
زهره خانه ثور هم سینه ان شمس را شیر و ماه را سرطان

تیر را خانه خوشه و جوزا مرز طل است جدی و دلو را

قسمت بروج

مرد و دانا و کل تار و شناس چون مرا این علم را نهاد پس
رقسم بر جهانکه اعداد از حروف جمل گرفت و نهاد
از حروف الف و ثور و ن ب و جوزا و صیم از سرطان
پس اسد و ال و ک و سینه و او سینه ان نهاد عقرب
قوس ح ط و ن جدی نهاد دلو و یا الف و ماهی داد

قسمت بروج شهریه

الف است اول به از تقویم ب دوم روز و اکسیم را بیم
سمین تا چوماه گشت تمام از شمس کاف ط بود و یا لام

قسمت کواکب

چون بدستی از بروج رقم رقم اختران بیاد بسم
آخرین حرف نام بهر اختر بدست می نگار بود رفت
محو از شمس و زرقه بر همین قیاس پنج و کر

قسمت بروج هفت

با زان بهفت یکشنبه دان و آنکه الف نونه
وزد و شنبه نکات اند همچنین رسد شنبه ز

طبایع جواهر

برجهار و آتور طبایع دان رخ و آتور طبیع دان
حمل آتور و شیر و گمان تو خاکی و جدی و خورشید
طبیع جوزا و دلو و بله هوا و ان خورشید و حوت و عقرب

نسبت کواکب

زحل انکو بدست ترست روزی و خورشید و سرور
مشتری را کو بدست یزدی سعد و زردان و کرم و ترازو
ماز و برج کس و ز و شنبی کرم و خورشید و طبیعت طلایی
شمس هم کرم خورشید روزی و کس و اجتماع و ملاحظه
تیر و زنده باشد و شمره سعد و ماد و سرد و تر و زهره
و آنکه شنبی زانرا ان است سعد و کبخی و سرد و تر است

شرف کواکب

زهره آفتاب و ان کحل ثور را از شرف شمس کحل

مرزحل را شرف شود میزان شرف مشریت و سرطان
یا بد از جدی هم شرف بهرام محوار حوت زهره و شنبی نام
تیر را سنبلیت پش و زهره همچنین آمده باز سلف
شرف راس خانه تیر است و زنب اندک کمال شرف کیریت

هبوط کواکب

چون شرف کت مرزا معلوم در برابر بود هبوط نجوم
چون هبوط زحل برج حمل و ان برج شنبی جدی و ان کحل
جای برج چون بود سرطان اندر و کبخی تو یا بط و ان
برج مای هبوط تیر آمد عقرب ان مای سر آمد
باز میزان هبوط خورشید با بط برج خورشید نامید است
راس ابط شود چون کمان هم هبوط زنب کجوزا و ان

ربال کواکب

خانه کواکب از برج کبیر بر شارب و بین بنو و صیر
خانه هفتمین و یکمین نام هم معلوم کرد و ت یقیاس

دهجات شرف کواکب

شرف شمس نوزده درجه است یا دیگر این که مایه فرج است
 شرف زهره هفت کرد و هفت از درجه آنکه در جرج قوت
 شرف زهره نوزده و ده است سه درجه در شرف نصیب است
 درجات ستاره کیوان در شرف کتر از سوت بدان
 آن جریسی مانده است چهار و آن فرج پست و هفت شمار
 شرف راسی همچون قمر مرزوب راسی قدر کمتر
 درجات شرف که در مایه سمحس در سبوط دان بنیاد

دانش در درجات

درج آسمان بر او ستاد سید و هفت امدان بنیاد
 هر یکی برج از آن درجه است هر درجه از دقیقه هفت است
 ثانیه هفت یک دقیقه شمار سمحس تا بجا نرسد قوار

نظرات کواکب

نظرات ان بکن علوم تا بدانی تمام علم نجوم
 چون دو کواکب بود یکی در بدرج پیش نه ریزد یک
 دان که آن هر دو را واکان وین چنین حال پیا را نشد

و یکی از دیگر کیم باشد از بهر ج یا و هم
 و آنکه تدریس باشد از قیاس شمس و ربع و شواذی این
 جازم است و در نیم نظر کانی سیم ربع و هفت و هشت
 و ربع و بیاض هم نکند و آنکه شکیست و در کوی از ند
 بنفستین خانه را مقابل دان از شمس کینه و مقابل دان

احترق کواکب

هر ستاره که او قند یا خور در یکی برج و یکدیگر بر سمیر
 خلق را جمله اتفاق بود کانی ستاره در اشتراق بود
 حرر را که چون ضیعی دانند محرق که که مجتمع دانند

نسبت کواکب یا تاه

چون یکشنبه است و آنکه دوشنبه است و در درج
 رور شنبه آن بهرام است آن که مریخ و زهره نام است
 چارشنبه گرفت کواکب تیر سعد و پنجشنبه آمد تیر
 زهره را داد محمد و بر جل داد شنبه خدای عز و جل

امرای شنبی سناعات

شب که شب آن تیر آمد رنجیب و فیشی تیر آمد
شب دو شب آن رنجیب است اندر قولنامه تیر است
شب که شب آن زهر و تیر چار شب زحل و قیاس
پس شب که شب آن خورشید است شب آدینه خورشید است
بر شب که شب آن زین ایام نجم تیر و ولایت مدام

لهاب ساعات

ساعت اولین روز زرب و آنکه باشد از آن کوکب
کان شب و روز را بدانست کرده باشد حکیم از حکمت
وان در کوکب کار و متولد و وینیک است ساعت
بحریم را سنجش اساس پس چنین دان بجز در اوقات

در سنجش و کادلی بروج

شناس از بروج ماده و نر تاد احکام باشد و هر
نحل دان و شور ماد چنان سنجش تا بجهت کیر قیاس
در سنجش و نقل و ثابت و جسدین
بر فلک رنج منقلب حرکت یا دیگرش که یک در کار است

حالت اول در سرطان باز میزان و جدی یکدیگر
ثابت آمد و نصف چار در عقرب و کوا و شیر خمر
قوس و جوزا و خوشه های و صفای آن اگر از سن خواهر
گویم این علمت بر این که بر ندای چار روز و جدی

لهاب مثلاً

بر شمس که طبع دارد نر شمس و آن رب روزا و خوار
و آنکه شمس تیرت دیگر یا دیگر این سخن که نیست عجب
باز شب بر خلاف کیر قیاس شب میان زحل و زریک شمار

لهاب مثلاً خالی

وان در که طبع اورت تیر زهر و پس قیاس اسباب
باز در شب هست پس زهر و بشو این نکته را تو خوشی شمر
هستان روز شب تیرک نام آنکه گویند نام او بر سر ام

لهاب مثلاً نایب

آنکه باد است طبعش از تقدیر رب روزش زحل و شمس نام
تیر در شب مقدم آمد باز هر دو را مستری بود انباز

اسرار مکتوبات

و اگر طبعش نسبت زهره در روز بستن از یک
دیگر از بعد زهره و دان بهرام شنبه بر خلاف از ایام
هستند روز شنبه که این عباتی شوی با علم
و هر دو روز شنبه و شمالی و جنوبی باشد
شنبه آمد از بروج بدان بره و بارشیر و بار کمان
و اگر شنبه خلق مغربی بودند برج جوزا و دلو و میزان
سطل است و ماهی عقرب اگر دارند شمالی است
تو را سبب است و حکام اگر دارند از جنوب علم

اندک طالع

طالع آن برج باشد ای شفق که بر آینه باشد از شرق
هر که زاید زمان هنگام طالعش آن هستند احکام
اولین خانه تن و جان است حکم این بر حکم اسان است
دوم از طالع و خانه مال سیم ادب و با و دلالی
چهارمین خانه است مصروف وانی و زندقه و بن و طب

شش

شش و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
مرک و دهم و شش و هفتم و هفتم و هفتم و هفتم
علم و دولت از دهم و هفتم چون حدیث از دهم و هفتم
خانه و دوستان و امید است وین بیان پسین خود شد است
چون از این بگذری بود و دو حکم آن دان تو برست و عدد

اندک صبح کواکب

فرج تیر و برج طالع دان و این زمان صبح و دان
فرج ماه ثالث از طالع و این نور کشیدیت و برج
زهره و پنجین بود خوشی و این محمود و خورشید هم بهرام
شاد و دیر از دست معطل درده و دوفرح و دیر از دست

اندک حدود کواکب

ای باب جمال و مایه جود بشنوا ز ابل مصر حدود
شتر که مایه فرج است از حمل حدیدان که کشنی است
شش و پنج تیر زهره و آیت بنیت دیگر نصیب است
پنج و پنج راز روی عدد مرز طالع را پس از حد

باز از نورند زهره دوچار آمد حد تیرش بشمار
 هشت از تیر حد سعد اجل هشت خراج بیت حد زحل
 سه درج تیر حد بر اتم دل دالاجت به بر اتم
 تیر از کشتش درج ز حواحد هشت بر جیس از اتم
 زهره را آنکه شایسته است حد ازین برج بی گمان است
 حد پنج باز هفت ذکر واکه یوان کشتش نیک نکر
 حد برج نحس و مایه یک از درج هفت آمد از خضیک
 بایستش حد زهره و کشتی تیر هفت از و تیر حد سعد کبیر
 واکه ماند برج حد زحل باشد این بر تر از زحل محل
 باز جیس از برج یک واکه کشتش نیک نکر
 حد نمیدید و ان زحل هفت دیگرند حکم از ل
 کشتش درج تیر را جو تیر آمد تیر بهرام را چون تیر آمد
 تیر را حد کسبید هفت است زهره را در قس خن فقت
 مشترک که فوج آنرا است حد ازین برج بی گمان چار است
 باز پنج را بر اتم تیر واکه ماند بود زحل را تیر

حد برجی که خویش میزان کشتش درج دارد اکثر کما
 تیر را نیز نشت دان هم ازانی مشترک یک درج کم از و
 پنج و دو حد زهره بذر اتم دوی دیگر نصیب بهرام
 باز بهرام را از خانه خویش حد یوان از درج پنج و دیش
 حد نمیدار از او هشتاد و بعد از او حد تیر سازد و چار
 چون شود پنج مشترک بود کشتش زحل را بر روی عدد
 مشترک بود از گمان دوشیست پنج و زهره را که سعد و شکیست
 تیر در برج جدی دارد حد هفت بر جیس از روی عدد
 تیر را چار و پنج حد زحل حارم پنج را که و کشت حد ل
 زهره را هشت مر زحل را چار چار پنج را از روی شمار
 تیر را حد زحل و دو اتم هفت زهره از وی یک درج کم فقت
 سعد را هشت کو غم است قسم پنج چون زحل پنج است
 دوشش از حوت حد تیر حد جیس دان کز و شت
 سه درج حد فوج نه دارد تیر باز بهرام را نه اتم تیر
 دوی دیگر نصیب زحل است که بدلهارون از و خلک است

چون حد و درویش معلوم یار کیه از ره نجوم و جواه
وانکه هر برج را که کرد قسم بایقام کرد مرد حکیم
ده درج بر یکی از ان اقام پس حکمت و جوه کرد قسم
داد هر وجه را بیک اختر سن چو یک یک بیان کنم نیز
وجه قمری از حمل شش و چار و ان خود کشیدیم این پندار
بعد ان چون گذشت از خود بر ج کرد تمام بر نامه
باز در ثور و ثیر و اسد است هر دو را اصل کی است
ثبت آخر بود از ان خل اندین قول نیست هیچ خل
زهره در اول اعدا از سرطان بعد از او ثیر و باز ماه بدان
نیت در خانه خورانه نام زحل و شتری و پس هر ام
شمس را بر خورشید بید بعد از او زهره و ثیر و آمد
چون تو و کرد از ان بران مشتری آید پس کیوان
چون نیز ان گذر کرد اندو چون کنز و جوه طلب
شش و پنج و باز خود را ازین مکتوب نماید است
تیر اول بود میره کان پس نماید و در کیوان

اول

اول جدی بعد کبریا ان باز قمری و بعد از ان خورداق
باز در دلو چون کشید نگاه زهره باشد پس عطارد و ماه
زحل و شتری و پس سرام جوت و ران و ثیر و خنجر نام

اندروجه کدالک قسم

چون شش توین منازله بر شمارم حساب دار نگاه
ظاهر از نرق چون شطین باشد از بعد اطلع بطین
پس نریا و بعد از ان و بران بیقعه و بنعم بعد از ان دان
پس ذراع است و شتر و ظرف جهر و زهره و ان در ظرف
باز بخواند خواستی متراک باز بعد از نقر و بعد از ان
از زنا جو بگذری کلید اندین قول نیست کسی را قبل
و رکنی بعد قلب و اول نگاه از نایم بیده یا بی را
از پس بد خا و سعادت که تفصیل شنوی نماید
اولی نایم و دوم بیک است اخیر سعود را نشسته
باز نفع و مقدمه را نایم چون گذشتی مؤخر است و

اندروجه کدالک و ابواب شیطان

چون بود در بروج ثابته ماه جامه رسیدن اختیار خوا
 بکشد روح منقلب باید و در هر روز نظر کن باید
 بابت نیر وقت بگویند اندر این اختیار گویند

لله حمده

و رکنی رای دقتی جام ماه باید بجانم برام
 و در هر روز شری باید هم یک و هم یک باید
 یک اندر روی آبی به جز از این اختیار هیچ منه

لله شکر

و رکنی رای دقتی تروج رو بقوم در کمر یا نوج
 ماه باید ببرد دو باین یافته نو بعد از عدوس
 و رت رای است تا سوا نوی چون طلبکار اختیار نوی
 اول از روح منقلب نوی پس عجم و منظر او نوی
 یک دان که نه راست است و رخوا از شری بود است

لله کتاب

تبدلی کتاب الهیاب چون که اختیار صواب

ماه در بروج منقلب باید و ریه تیر است منقلب

که بری ماه سوی حضرت شاه ناظرش افتاب باید
 و در فرستی سوسه سال روی قریح باید و بار
 و در فرستی نرد و انشمن جز سوسه شری نظر میند
 و در فرستی شوا و دقان نیک باشد نظر سوسه
 و در فرستی سوسه از اختیار نظر نیست جز به صورت
 از نظر باید اندک بی لبس نه مثبت باشد و سوسه
 و در خواهی شاد و نصیح از مقابل خند کن و ریح

اختیار شاد و وقتی خواه که بود در بروج ثابته
 هم سوسه سناره نظرش که بود برج خاکی شری
 و در ضیاع خیر نیست رای برج خاکی طلب فرجام
 نظر او بگو که مسعود تا سعادت در و بود
 و بگویند نظر او بخیرش بکشد باید در سوسه نظرش

و رت فاضل اندر مرغ بنام تواری چه چراغ
 ماه باید به برج نایب در کوکب عدا با نظر
 و رفتن رای هر زراعت بک اختصار ساعت
 بطلب ماه را بخانه خاک و بر سر طاق بویا باشد
 و بر معین میری فرزند اندر او اختیار کنند
 جای نه در درج جوی و بر نیای قوس سینه نوی
 بوطار بدوستی نگران بر دور از خوش کردگار
 خورده دار و از را باید احاط از لگوئی شایب
 ماه را نیک باید از پای اندام بخانه آبی
 نظر سوی زهره برام و نظر با شش سوی ام
 چون نظر دوستی بوسه داد و بر این از مقدار کتب
 و رهی موده خری نگر تا که در برج خاکست قمر

و بر نیاید

و بر نیای قوس نونه خوش از دور و بعد هم گفته
الله تعالی حاجت
 و رکنی فسیل بدست رای آتین برج برقرار رای
 نظر عدا و خورست پاک لیک بالی هم نباشد پاک
 و رکنی سوی او درین احکام نظر از راه دوستی بهرام
 و رکنی نیز اختیار سفر ماه در برج منقلب است
 نیک باشد روی خاک نیز لیک در سعد و کس کس نمیز
 و از خوش طالع دویمیش پاک باید و بهنم و نهمنش
 و بر شهر اندرون روی انداز باید اندر بروی نایب ماه
 طالع وقت یاد دوم سعود تا بود چار تو محو
الله تعالی خواستنی الهی
 لمی که تو حاجتی داری که بدو تو همیش که رداری
 باید ارمه گرفته باشند زین برج نایب و رکنه دو جسدین
 لیک از خوش پاک باید دور و از سعادت گرفته کارش نور
 و رکنی نیز کسی غمدا اندر آن کایدت جهدی

تا بود در روح تا به ماه خالی از نخس و فایز اگر آید

الفصل در خریدن

چون ستوری خری و دل از ماه در نور خوا یا بایسد
و رنه باری سرج و وجهین نظر سعد داده از سعدین

الفصل در گزیدن

دایت است تا نگار کنی کوته ساعت اختیار کنی
یا بود قوتی جای ماه منیر یا یکی خانه از دو خانه تیر
اگر آنجا بیای اندر حوت کند ری سحری هر دو

الفصل در انال کدالک

مرحل را دلیل دلی تموار برد با قی و بر ضیاع و عفا
بمختلین بر سواد و بر است مشتی شیر بر دیران است
نیز زن لای و آنکه دین بر کبودی و اهل صفت همین
رکسای دلیل هم است رنگ سرفی و خون و را کام است
بر سلاطین و آنکه دلیل رنگ ز روی و متران جیل
تیر و جل و نه است دلیل بر دیران و خود کان اصیل

و در این کتاب
و در این کتاب

و در این کتاب

بجوایس به دلیل آید رنگ سبزی از و سبزی آید

الفصل در انال

با خود را و رفتن و آن که با ش از آغاز کار با کند
طلب حاجت و جرت قصد به بود که بدی که نکنی قصد
یت از رب و از کین کردن پاک و از خواستی و دین کردن
و رتبه دینان فتا و نظی هر چه خواهی کنی که نیست خط
عوض کردن بیه و حاجت و طلب مال و ابدانی جای
که بود تجارت را تا شود یک حکمات را
لید آغاز کارهای دگر اندرین وقت که کسی خود
و نه بلیشتان نظر باشد دیدن ش فو بر باشد
مرایست مطلق کنی شید این نظر حاجت تو بفسد آید
و در بود این نظر صفا را بد بود ابتدا معامله را
خاصه ملک و ضیاع بخردن نیز دیدار پادشاه دیدن

الفصل در انال

و در بود مقارن ز سیره باشند از کار با شمر

و بر تیس بر دوازده نظر وقت ترویج و شرکت است و سفر
نیز بود تجارت را لیک تریع به تجارت را
و در مقابل نظر بود سه دان وقت با علمان مقبله دان
باز تکیست سور را بر کاند و عیش و خیمیت فیه
در مقابل عیاشی و عیون در فرستادن برید و رسول

اتصال قسم بطلان

و از میان بود قریب تیس دیدن علمان به است و در
طلب حاجت اختیار سفر اندین وقت اگر کنی به است
و بر تیس از اندین دو باشد این وقت خوردن دارو
باز تریع وقت تعین است هم ای بیع و صنعت یک است
وقت تکیست نیک دان عوار باز دکان کرت بود و دیار
و در مقابل بود نظر مردان وقت با علمان منظره دان

اتصال قسم به وصل

و بود یا قریب قران وصل باشد آغاز کار به نخل
خاصه تریع و جامه پوشیدن کاره و سفر بسنجیدن

خاکه

باز تریع با علمان کاره
باز اگر نشان نظر تیس کاره این حدیث تیس
و بر تیس هر و خواصه از فاک بندان و عمارت تیس
و در برابر نظر تریع بنویس کاره تصدیع
در تکیست می کنند نظر باشد این وقت خدایه
نظر بر تریع از فاک تیس که از او خبری بخاکه

و در مقابل تریع تیس به عمارت بود تریع
همه کاره با قید و کثیر بند باشد خاصه تریع
و بر تیس تریع نظر و اندک وقت تجارت و سفر
وقت تریع باشد تریع بر نمای صوامع مسجد
و در تریع و سعادت تریع تریع تریع تریع
و بر تریع تریع تریع و اندک تریع تریع
خاصه آرا تریع تریع تریع تریع تریع
باز تریع از فاک تریع تریع تریع تریع

ورکنی این زمان مناظره عالمی نبوی منظره

ورکنی باقر قرآن بهرام
خاصه رفتن بنزد اهل صلاح
باز پس وقت دبدار است
و فرستی نمی برآید
وقت تربع و آنکه مستحضر
وقت شلست کار اهل سپاه
باز آن که بمقابلت نظر
مخبرین بنوع وقت بنزدت

و آنکه نظر بر دو کوی بهم
آنکه عقلش نظر صواب کند
وقت سه و باد و نم باشد
ورکنی بافتاب نظر
با پیش سعادتمند

انکه

و آنکه وقت شکستن بر است
هر که این را تمام بر خواند
انچه مکتوب باشد اندر وی
لیک باید که اعتقادش این
که نداند شناخت در دوسری
بادان مادر و در مهتر

دقت ذاتی کوالب

کوالب از ادبیک سپهر
حکایت قوت ذاتیت
اولین قوتش بجان کشد
لیک مقصودت از بود سلطان
قوت پنجمین در و ده است
بنفسمین قوتش که آن ذاتیت
بنفسم است که برش تا او
نهم آن دم که عرض پذیرد

در قوت عظمی

قوت دانیست که معلوم قوت عارضی یکم
اول آنکه قوت یافتن دست تو یقین دان که اندر او با
قوت او درین چهار اوتاد و تطالعش فزون افتاد
در وقت قوتش جز اطالع عاشر و یک است و جز اطالع
جز در او تادایل الوند است وین چنین هم پیش الوند است
پس بود قوتش بنفهم جز اینین یاده بود ما پنجم
در هم باشد و هم پس از آن دوم و ششم و ششم
در ششم اعتبار بر گردم بنده و چون که در واد هم
زانکه این دو چونیک در گردن زایل و طارعه نظرند

تمت این مذهب المعلوم بعون الله
حسن توفیق فی عشرین رجب الحرام
سنة ۱۰۸۰





